نكاتي درباره  
طرح تحقيق نظام حكومتي الگو

1 مهر 1403

سال 1390 كتابي با عنوان «مقدمه‌اي بر طرح تحقيق نظام حكومتي الگو» در تيراژي محدود منتشر شد. اين كتاب 207 صفحه‌اي روندي را معرفي مي‌كرد كه بر اساس آن بتوان الگويي براي حكومت ديني در عصر مدرن طراحي كرد، مبتني بر مباني اسلامي و تجارب اندوخته شده جمهوري اسلامي ايران در سال‌هاي پس از انقلاب. گفته مي‌شود طرح مذكور به مرحله اجرا نيز وارد شده، اما پس از مدتي به دلايلي نامعلوم متوقف. در اين نوشته ابتدا مباني اصلي طرح را مستند به خود كتاب بيان كرده و سپس نقدهايي را نسبت به آن طرح مي‌كنيم.

# معرفي طرح

## مسئله اساسي پژوهش

1. نامناسب و ناكارآمد بودن نظام‌هاي الگو در غرب
2. نياز هر نظام سياسي به چارچوب معرفتي براي ماندگاري
3. طراحي الگو؛ نيازمند فهم چارچوب و نظام معرفتي
4. ادعاي انقلاب اسلامي بر پي‌ريزي تمدن عظيم اسلامي در تاريخ حيات اجتماعي انسان
5. متأثر بودن طرح نظام الگو از انديشه‌هاي مذهبي و ديني
6. نياز حكومت الگو در تحقق به مشروعيت جهاني
7. همراهي تحقق انقلاب با مردم‌سالاري ديني
8. فقدان اين الگو در كشور و ضرورت طراحي آن

## ضرورت‌هاي اجراي پژوهش

1. راهگشايي براي مديران راهبردي و نويدبخش فرداي روشن
2. مستندسازي تجربيات مديريتي و بهره‌برداري از آن‌ها براي پرهيز از تكرار اشتباهات
3. پيشبرد آرمان مهدويت هماهنگ با مقتضيات فطري بشر از طريق ارائه الگوي برتر تمدني
4. تجلّي حقايق دين در قالب تمدن اسلامي
5. ساماندهي نظام جامع مديريت بر مبناي اسلام
6. ايجاد تحرّك اجتماعي در قشرهاي نخبگان فكري، نخبگان ابزاري و توده مردم از طريق پويايي دين
7. نياز تمدن اسلامي به پيشرفت همه‌جانبه در علم با شاخص‌هاي عدالت، معنويت و عقلانيّت
8. تأكيدات مقام معظّم رهبري (حفظه‌الله) مبني بر تدوين نظام حكومتي الگو
9. ترغيب تصميم‌گيران سياسي و اجرايي براي توجه به مقتضيات بومي و فرهنگي
10. نياز مرجعيّت سياسي جامعه انقلابي به بازشناسي نظام الگو
11. خلأ راهبردي ملّت‌هاي جهان در حوزه حكمراني انسان‌پايه و عدالت‌جو
12. توقف نفوذ نظام سياسي ليبرال‌دموكراسي غرب در كشورها

## پيشينه پژوهش

1. اين موضوع تازه و بديع است.
2. محققان با مراجعه حضوري به كتابخانه‌هاي ذيل دريافتند كه پژوهش نظام‌مندي با اين عنوان انجام نشده است:
   1. كتابخانه مركزي معاونت برنامه‌ريزي و نظارت راهبردي رياست جمهوري
   2. كتابخانه دانشگاه تهران
   3. كتابخانه دانشگاه تربيت مدرس
   4. كتابخانه دانشگاه امام صادق (ع)
   5. كتابخانه دانشگاه شهيد بهشتي
   6. كتابخانه دانشگاه شيخ مفيد
   7. كتابخانه ملّي
   8. مركز اَسناد و مدارك علمي كشور
   9. مركز ملّي استراتژيك مجمع تشخيص مصلحت نظام
3. تنها يك پايان‌نامه و چهار مقاله در مورد بعضي از مفاهيم اساسي اين تحقيق يافت شد.
4. اهداف و سؤالات اين پژوهش‌ها به روشني با تحقيق حاضر تفاوت دارد.
5. بنابراين اين پژوهش پيشينه قابل توجّهي ندارد.

## هدف پژوهش

### هدف اصلي

1. تدوين نظام حكومتي الگو
2. از طريق تبيين تجارب نظام مقدّس جمهوري اسلامي ايران
3. بر اساس آرا و انديشه‌هاي امامان انقلاب و قانون اساسي كشور
4. با رويكردهاي راهبردي

### اهداف فرعي

1. تنظيم گفتمان الهي ولايت فقيه و قانون اساسي مترقّي كشور
2. طراحي الگويي مدوّن بر پايه ارزش‌هاي اسلامي
3. شناسايي نقاط قوت و ضعف فعاليت‌هاي نظام

## روش‌شناسي پژوهش

1. روش تركيبي سه بُعدي با تحليل‌هاي كمّي و كيفي و تركيب آن‌ها
2. روش تحليلي تفسيري در شرح قانون اساسي، فرمايشات و تدابير امامان انقلاب
3. روش موردي زمينه‌اي براي تبيين تجربيات نظام با تأكيد بر آزمون فرضيه
4. روش نظريه‌پردازي مبنايي با تركيب همزمان تمامي داده‌هاي حاصله

## خروجي‌هاي مطلوب پژوهش

1. بيانيه‌هاي: چشم‌انداز، اصول و ارزش‌ها، دكترين، مأموريت و جهت‌گيري راهبردي نظام حكومتي الگو
2. اهداف تعالي‌ساز و مرجع در برتري كاركردهاي نظام
3. گزينه‌هاي سياستي در قالب گفتمان‌هاي ارتقابخش و مشروعيت‌ساز
4. برنامه‌هاي راهبردي و اجرايي براي پياده‌سازي سياست‌ها
5. برنامه تطبيق كاركردها با حقوق و قوانين اساسي كشور
6. ارزيابي فعاليت‌هاي مرجع بر اساس كاركردهاي نظام
7. پيوست‌هاي مديريت راهبردي براي هر كاركرد نظام

# نقد طرح

## چالش حركت دائمي

مكانيك به جراح قلب گفت: تخصّص من از تو بيشتر است. تمام موتور را باز مي‌كنم، طوري تعمير كه تا سال‌ها ديگر عيب و ايرادي پيدا نمي‌كند، درست مي‌شود مثل روز اول. جراح پاسخ داد: من از تو متخصص‌تر، زماني ادعا كن كه بتواني موتور روشن را بدون اين‌كه خاموش شود تعمير كني، كاري كه من با قلب انسان مي‌كنم!

اداره يك نظام تعطيل‌بردار نيست. مردم هر روز زندگي مي‌كنند و هر روز نياز به خدمات حكومت دارند. اين يك چالش و مسئله بزرگ است كه نمي‌شود نظام را خاموش كرد، روي چال برد، تعمير كرد و دوباره به حركت در آورد. حاكميت را بايد در حال كار و خدمت، آسيب‌شناسي، عيب را پيدا و علاج كرد، بدون آن‌كه در فعاليت‌هاي جاري آن خللي بروز كند.

**نقص:** پس خروجي طرح تحقيق نظام حكومتي الگو منحصر در خود «طرح نظام» نيست، بلكه از آن مهم‌تر؛ بايد شيوه و مراحل كِشت و يا نصب اين نظام هم مشخّص شود. يعني روند و گام‌هايي كه بتوان نظام موجود را تبديل به نظام مطلوب كرد. نظام مطلوبي كه نشود جايگذاري كرد، به درد كسي نمي‌خورد! اين جايگذاري تدريجي صورت مي‌گيرد و نياز به برنامه انتقال دارد.

**پيشنهاد:** لازم نيست خروجي تحقيق يك نظام كاملاً طراحي شده باشد، بلكه بايد برنامه‌اي براي تحوّل تدريجي نظام فعلي باشد، تا به سمت نظام مطلوب حركت كند. طبيعتاً هر گامي كه پيش رود، نظام مطلوب بهتر فهم شده و تفصيل و دقّت بيشتري پيدا خواهد كرد.

**مثال:** مي‌خواهد تونل بسازد، ولي نقشه كامل زمين‌شناسي را ندارد. جهت را انتخاب مي‌كند و آغاز به كندن. راهبردها را كه تعيين كرده، هر جا به مانع برخورد، راهكار را پيدا مي‌كند و مي‌گذرد. مهم اين است كه برنامه او حافظ جهت حركت است، تا تضمين كند هر چه زمان بگذرد، به هدف نزديك‌تر مي‌شود و از مسير خارج نمي‌گردد.

## مشكل تجربه‌نگاري

خودرويي در ميدان شهر، تنها خودروي موجود. خراب و آسيب‌ديده. هر كه سوار شده به در و ديوار زده. سال‌ها بعد يك نفر مي‌تواند. او توانست خودرو را به سمتي كه مايل بود حركت دهد. همه كنجكاو كه چطور؟ - من فهميدم فرمان آن برعكس عمل مي‌كند! مهندسان تصميم گرفتند يك خودروي سالم و تميز براي شهر بسازند. گفتند از تجربه او استفاده كنيم. از رفتار او عكس گرفتند و خودرو را بر همان اساس ساختند: خودرويي ساختند كه وقتي فرمان را به راست بچرخاني به چپ حركت كند و برعكس!

آن‌چه امامان انقلاب با آن مواجه بودند، در تمام اين سال‌ها، پيش از انقلاب و با آغاز نهضت، تا پس از آن و همين امروز، ساختاري التقاطي از نظام‌هاي غربي و شرقي، بومي و غيربومي بوده است؛ بانك غربي، تعاوني شرقي، رانت‌خواري اما متناسب با فرهنگ ريشه‌دار اولويت روابط خانوادگي! آن‌چه آنان ناگزير به انجام بوده‌اند، هدايت انقلاب به نحوي بوده كه از گذرگاه‌هاي حسّاس جهاني عبور كند و براي اين منظور از امدادهاي غيبي الهي بهره‌مند.

**نقص:** تجربه‌نگاري و مستندسازي رفتار و عملكرد امامان انقلاب در چهل سال گذشته البته كه ضرورت دارد و كار درستي، اما نمي‌تواند مبنا و ريشه و زيربناي توليد يك ساختار جديد حكومتي باشد. زيرا صرفاً توصيفگر نسبت عملكرد آنان با ساختار نادرست حاكميت فعلي است.

**پيشنهاد:** مبناي اصلي و محوري طرح تحقيق بايستي نصّ و ظاهر قرآن و سنّت باشد. دين اسلام به عنوان محور و مبناي طراحي قرار گيرد. عملكرد امامان انقلاب بيانگر انتظارات و توقّع آن‌ها از الگوي حاكميت تلقّي گردد و بررسي شود اگر حكومت بر الگوي ديني رقم مي‌خورد، چقدر عملكرد آن‌ها مي‌توانست با آن‌چه روي داده متفاوت باشد.

**مثال:** وقتي مهندسان خودرويي ساختند كه فرمانش درست كار مي‌كرد، نابغه پشت آن نشست و گفت: احسنت، از خودروي خارجي سواري بهتري دارد. اين را ديگر هر كدام از مردم شهر كه رانندگي بلد باشد مي‌تواند براند و راندن آن نياز به نبوغ خاصّي ندارد!

## تحوّل شناختي

تا مهندسان خواستند خودرو بسازند، داناي شهر گفت: نكنيد كه ناممكن است. - چرا؟ - زيرا حركت تنها در ذات و جوهر وجود فرض تحقّق دارد و حركتي كه شما دنبال آن هستيد از مقوله «أين» و عرض است و اعراض مقولات عشر همه از اقسام ماهيت، ماهيت هم اعتباري، اعتبار به معناي جعل، آن‌چه جعل ذهن انساني باشد، تنها به وجود ذهني محقّق مي‌شود، تحقّق به وجود خارجي كه ندارد. با بي‌معنايي حركت در اعراض، ما فقط در وجود خود مراتب تشكيكي را طيّ مي‌كنيم، در ذات خود متحرّكيم. در عوالم وجود از شهود به سمت غيب رشد مي‌كنيم و از ناسوت به لاهوت سوق مي‌يابيم و هر چه تعالي بيشتر، در همه جهات امكان سير فراهم، بدون نياز به آن‌چه شما خودرو مي‌خوانيد. وجود مجرّد از دايره بقا به سمت فنا، پيوسته فاني در واجب الوجود، واجد كمالات كليه اشياء؛ از جمادات، تا نباتات و حيوانات، چه كه علّت، واجد همه كمالات معلول. پس ما حاكم بر زمان و مكان، سير ما محتاج جماد چه باشد؟! - ولي برادر، اين خودرو دارد حركت مي‌كندها! - اشتباه مي‌كني. حركت آن جز خيال و اوهام نيست كه قوّه مفكّره در نفس وقتي از حسّ جدا شود، خيال را مي‌سازد. اين‌ها خيال مي‌كنند كه خودروي متحرّك ساخته‌اند. اين حركت به معناي تبديل وجود به عدم و عدم به وجود است و اين تطوّر ممتنع است عقلاً و فلسفتاً و اين قول همه فلاسفه متقدّم و متأخّر باشد؛ از معلّم اول ارسطو، كندي، معلّم ثاني فارابي، شيخ ابن سينا، شيخ اشراق سهروردي، تا حكيم متأله ملاصدرا.

**نقص:** وقتي مباني ما در هستي‌شناسي نتواند توصيفي از واقعيت ارائه كند كه قابليت توليد علوم متأخر از فلسفه را ممكن سازد، اين علوم ناگزير بر مبناي ديگري از فلسفه و توصيف ديگري از واقعيت شكل خواهند گرفت. در نتيجه قادر نخواهيم بود علوم را بر مباني اسلامي خود استوار سازيم، زيرا اين مباني اسلامي را با چنين فلسفه‌اي آميخته‌ايم.

**پيشنهاد:** طرح مذكور بايد در مباني فلسفي غور كرده و موانع و چالش‌هاي آن را بيان كند و نخستين پژوهش را متوجه تحوّل در مباني فلسفي نمايد.

**مثال:** علوم در غرب مجال پيشرفت نداشتند. دانشمندان غرب نيز توان تحوّل در مباني فلسفي ارسطويي كليسا را. رنسانس يا عصر نوزايي عبور از اين مباني فلسفي بود. اگر آن فلسفه تبديل نمي‌شد، پيدايش علوم جديد ممتنع بود.

## حجيّت ذاتي يقين

نماز مي‌خواند و ديگران نيز پشت سر وي. پيشنماز بود و فرد محترمي. دانشمند هم. اما سن كه بالا رود، حواسّ انسان تحليل. سلام را كه گفت، گفتند: يك ركعت كم خوانده‌ايد استاد. پاسخ داد: من يقين دارم نمازم را درست خواندم، شما اگر شك داريد، نماز خود را اعاده كنيد! - ما ده نفريم و همه مي‌گوييم شما يك ركعت كم خوانده‌ايد. - يقين ذاتاً حجّت است و حجيّت آن نه قابل تفكيك. من يقين دارم درست خواندم و اين براي من مُعذّر است.

**نقص:** علم اصول فقه مملوّ از قواعدي است كه عقلي يا عقلايي هستند. در بعضي دوره‌هاي تاريخي منطق ارسطويي به نحوي بر علوم حوزوي سايه انداخت كه تأثيرات فراواني در علم اصول رقم زد. يكي از آن‌ها حجيّت قطع است. اين اصل كه صرفاً متكي بر عقل است و نه نقل، بر اين مبنا استوار است كه قطع وقتي طريق وصول به واقع باشد، نه مي‌تواند حجيّت خود را از شارع اخذ كند و نه شارع قادر است تا حجيّت را از آن سلب نمايد. با چنين تعريفي از قطع، عقل خودمحوري ترسيم مي‌شود كه نه فقط ناتوان از اصلاح اشتباهات خود، بلكه مانع همكاري و پيدايش كار گروهي ميان دانشمندان مي‌گردد. حتي گفتگو و تبادل نظر را نيز ناممكن مي‌سازد، چه كه هر انديشمندي به يقين خود چسبيده و آن را ذاتاً حجّت ميان خود و خداي متعال دانسته و نگراني از بابت احتمال عدم اصابت آن به واقع ندارد.

**پيشنهاد:** بناي طراحي حكومت الگو اِستناد به وحي است و تنها راه، استنباط از متون ديني. تا وقتي اين علم اصول فقه مسير استنباط را مديريت كند، احكامي كه استخراج مي‌شود قابليت اداره علوم تجربي را ندارد، علومي كه ارتباط با واقع در آن‌ها مهم است و صرفاً با معذّريت و منجزّيت كارشان راه نمي‌افتد. در گام‌هاي نخست طرح لازم است پژوهش‌هايي براي تحوّل علم اصول فقه تدبير شود، تا قطع و حجيّت آن را دوباره بر رسد.

**مثال:** من يقين دارم مشكل حركت نكردن خودرو در گيربكس آن است. - خير! من يقين دارم مشكل از كلاچ است. فرد سوّم حَكَم مي‌شود: خُب، يقين هر كدام از شما ناشي از مفروضات و تجربيات شخصي شماست. اين يقين كه ذاتاً حجّت نيست، زيرا عقل هم مانند چشم از ابزارهاي انساني‌ست و خدشه‌بردار، محدود و ممكن‌الخطا. زماني قابل اتكاست كه ديگران هم آن را تأييد كنند. بياييد بذل جُهد اجتماعي كنيم، گفتگو نماييم، بيّنه و شاهد اقامه كنيم. هر كدام توانست ديگري را با ادله علمي و عيني متقاعد سازد، يقين او را مبناي ساخت خودروي جديد نماييم. زيرا ما مي‌خواهيم خودرويي بسازيم كه در واقعيت حركت كند، نه اين‌كه صرفاً رفع تكليف باشد، البته كه تكليف ما هم ساخت خودروي متحرّك است.

## محدوديت آيات الاحكام

دانشمندان جمع شدند تا خودرو را بسازند. - بفرماييد، اين هم كتاب فيزيك. مشغول شويم. - نه برادر، كل فيزيك كه لازم نيست. خودرو متحرّك است، جامد هم كه هست، پس فقط همان بخش مكانيك جامدات كافيست، كل فيزيك را مي‌خواهيم چه كار. صفحات مربوط به علم مكانيك را از درون كتاب فيزيك در آوردند و خودرو ساختند. غافل بودند كه سيستم هيدروليك خودرو مبتني بر مكانيك سيالات است. توجه نكردند كه بحث نور در ساخت خودرو اهميّت دارد، آينه‌ها و شيشه‌ها و چراغ‌ها. از بحث آيروديناميك ردّ شدند و فشار هوا را حساب نكردند. چه خودروي خطرناك، چقدر آدم به خاطر اين بي‌توجهي تصادف كردند و آسيب ديدند.

**نقص:** قرآن بيش از شش هزار آيه است. آياتي كه امروز در استنباط احكام شرعي به كار مي‌رود منحصر در پانصد. بسياري از احكامي كه براي اداره نظام لازم است و طراحي حكومت الگو محتاج آن‌ها، خارج از اين محدوده. وقتي كلام‌الله در حال توصيف وضعيت و حالات و احوالات اقوام گذشته است، احكام حكومتي را بيان مي‌كند. اين احكام امروز در فقه مغفولٌ‌عنه واقع شده. طبيعي هم بوده، زيرا اين فقه، فقه شيعه، در تمام اين قرون مترصّد و در مقام طراحي يك حكومت الگو نبوده است.

**پيشنهاد:** فصل مُشبعي از طرح ناگزير بايد اختصاص به پژوهش در آيات قرآن داشته باشد، با نگرشي نو. با رويكرد اجتماعي اگر تفقه شود، بسياري از آياتي كه امروزه خارج از بررسي‌هاي فقهي شمرده مي‌شود داخل در استنباط خواهند شد. فقهي كه احكام حكومت را درك مي‌كند، كامل‌تر از فقهي است كه اختصاص به احكام فرد دارد.

**مثال:** رفقا بياييد تمام علم فيزيك را مبناي توليد خودروي خود قرار دهيم. - چه فايده؟ - چه فايده؟! اصلاً شايد يهو متوجه شديم كه مي‌توانيم از طريق مبحث فيزيك هسته‌اي مشكل سوخت خودرو را حل كنيم. شايد توانستيم از طريق بحث جاذبه و قوانين آن، خودرو را معلّق كنيم و چالش اصطكاك و اتلاف انرژي آن رفع شد. نوآوري‌هايي رخ داد و توانستند نسل جديدي از خودروها را بسازند. يك خودروي الگو!

## تقسيم ثلاثي منابع دين؛ عقايد، احكام، اخلاق

حكومت الگو را خواسته‌ايم مبتني بر دين طراحي كنيم. منابع دين را چهار گفته‌اند؛ كتاب، سنّت، عقل و اجماع. ولي البته اين براي مدارا با عامّه بوده؛ اهل سنّت. فقهاي شيعه عقل و اجماع را طوري توصيف مي‌كنند و به نحوي عمل، تا به همان كتاب و سنّت باز گردد. منبع تفقه جز قرآن و حديث نيست. عقل ابزار فهم است، اجماع هم ابزار وصول به نقل. قدماي فقها اين دو منبع را به سه قسم بخش كرده و سه نوع منبع پديد آوردند. متكلّمان بخشي از قرآن و حديث را گرفتند، آن‌هايي را كه بتواند باورها و انديشه‌ها را سامان دهد. عرفا و اساتيد اخلاق هم به آيات و رواياتي چسبيدند كه مستحبات و مكروهات را توصيف مي‌كند، جايي كه هدف رشد معنوي بشر است. قسمت كوچكي باقي ماند براي فقها. تنها آيات و احاديثي كه تكليف يك فرد را در دنيا مشخّص سازد. اما حكومت بر گرفته از تمام اين‌هاست.

**نقص:** در طراحي حكومت الگو جايي ننوشته‌ايم كه گستره منابع استنباط بايد گسترش يابد. دانشمندان حوزوي در منابع اعتقادي و اخلاقي ملاحظات فقهي نمي‌كنند، سند را بررسي نمي‌كنند، رجال و درايه و صحّت صدور و توثيق، صاف مي‌روند سراغ متن،‌ مي‌خوانند و ذوقي معنا. در حالي كه اين‌ها نيز مبناي دستيابي به احكام حكومت هستند.

**پيشنهاد:** بايد شيوه متين و استوار تفقه در دو بخش ديگر به كار گرفته شود. پژوهش‌هايي در نظر گرفته شود، تا با همان رويكرد فقهي به سراغ تمام منابع برود؛ هم آيات و روايات اعتقادي و هم آيات و روايات اخلاقي. آن‌ها نيز بايد فقهي بررسي شوند، زيرا هدف يافتن احكام حكومتي‌ست كه تمام سه بُعد را داراست؛ عقايد، احكام و اخلاق. متولّي تحقّق هر سه اين‌ها هم.

**مثال:** لوط (ع) دخترانش را به كفار و فاسقان و هوس‌بازان و شهوت‌پرستان پيشنهاد داد. - مگر مي‌شود؟! نبيّ خدا دختران با ايمان خود را بدهد به اين انسان‌هاي كثيف؟! - بله كه مي‌شود. جامعه است ديگر. خداوند اصلاح جامعه را مي‌خواهد. وقتي همجنس‌گرايي زبانه مي‌كشد، نبيّ خدا مأمور مي‌شود تا دختران خود را مفت مسلّم تحويل فسّاق دهد، تا تمتّع ببرند. اگر چه به نظر اخلاقي نيايد. اين ماجرا را خداوند آن‌قدر مهم ديده كه در قرآن ذكر فرموده.

## تزاحم احكام و تكاليف

چند دقيقه به آخر وقت نماز است. لحظه‌اي درنگ كند، قضا مي‌شود. صداي داد و هواري كه مي‌شنود سر مي‌كشد و غريقي مي‌بيند، فردي كه بي‌وقت و بي‌گدار به دريا زده و عن‌قريب تلف مي‌شود. - چه كنم؟! نماز را ادا كنم تا قضا نشده، يا انقاذ مهم‌تر است؟ - البته كه بايد نماز را رها كني. جان انسان نزد خدا عزيزتر از نماز. تكليف داري. اصلاً نماز بخواني بعضي باطل دانسته. تزاحم در تكاليف، تكليف اهمّ كه آمده، وجوب ديگري را بُرده، اتيان كدام واجب را با اداي نماز خواهي كرد؟!

**نقص:** به اين نكته مهم در طرح توجه نشده. تزاحم در موضوعات مربوط به فرد است. يك انسان در يك زمان فقط قادر به انجام يك تكليف است. نمي‌تواند، يعني قدرت عيني ندارد، امكان ندارد براي او كه هم نماز بخواند و هم انقاذ غريق كند. اما در جامعه اين‌طور نيست. حكومت مي‌تواند گروهي را مأمور به انقاذ نمايد كه پيوسته دريا را بپايند. اين تفاوت مهم بين احكام فردي و حكومتي ايجاب مي‌كند تا از نظرگاه نويني به فقه توجه شود. استنباط احكام شرعي اين بار بايد با توجه به اين مطلب باشد كه تزاحم نيست و هزاران احكام بايستي در كنار هم و در توازن و همسويي از منابع استخراج شوند.

**پيشنهاد:** دستيابي به نظام احكام را به طرح اضافه كنيم. احكامي كه به جاي تزاحم، متوجه اولويّت‌ها هستند. مي‌خواهيم الگوي تخصيص پيدا كنيم. هر بخش از جامعه چه مقدار در نزد شارع اهميّت دارد، تكاليف اجتماعي چه نسبتي با هم دارند. پژوهش‌هايي را سامان دهيم تا ما را به اين الگوي تخصيص برساند.

**مثال:** در غزوه ذات الرقاع پيامبر اسلام (ص) مأمور شد تا الگوي جديدي از نبرد را پياده نمايد. ديگر تزاحم نماز جماعت با نبرد نبود. تخصيص بود؛ گروهي با رسول خدا (ص) نماز خواندند و گروهي مسلّح و آماده دفاع. سريع جايگزين شدند و گروه دوم نماز و گروه اول دفاع.

## اعتباري بودن جامعه

دانشمنداني كه خواستند خودرو بسازند، خودرويي كه درست كار كند، تمام قطعات را باز كردند و شروع كردند به طراحي و توليد. - وقتي داشتيد باز مي‌كرديد، دقّت كرديد كه جاي هر كدام كجاست؟ - مگر مهم است؟ خودرو تعدادي قطعه است ديگر. اين‌ها را بسازيم خودرو ساخته شده. قطعات را ساختند، ريختند روي هم، خودرو نشد كه نشد! تقريباً اكثر قريب به اتفاق انديشمندان حوزوي جامعه را امري اعتباري مي‌دانند كه واقعيت خارجي ندارد. لشكر چيست؟ تعدادي سرباز در كنار هم، همين! آن‌چه واقعي است فرد است. وقتي ده نفر كنار هم بايستند مي‌شوند ده نفر. ما در ذهن خود يك جعل و ساخته‌اي داريم كه به آن‌ها اطلاق مي‌كنيم گروه. در واقعيت خارج از ذهن چيزي غير از ده انسان نيستند. فلسفه ما اين را مي‌گويد. تا زماني كه معتقد باشيم دو به اضافه دو، چهار مي‌شود، از اين تفكر سيستم و نظام و جامعه و گروه در نمي‌آيد. حكومت هم. واقعيت اين‌طور است كه گاهي دو به اضافه دو، پنج مي‌شود، جايي كه رابطه خاصّي ميان اين دو و آن دو برقرار شود. خود اين رابطه هم يك امر واقعي و عيني است كه وجود دارد. نه صرفاً به وجود ذهني، بل وجود خارجي.

**نقص:** طرح به اين نكته مهم نپرداخته كه چطور اين بحران نظري مي‌تواند تمام الگوي حكومت الگو را به چالش بكشد و فرو بريزد. با چنين مبناي علمي نمي‌توان حكومتي را تصوّر كرد، چه برسد به طراحي.

**پيشنهاد:** پژوهش فلسفي به طرح اضافه شود، در مسير تحوّلي كه بتواند ربط و رابطه و ارتباط و تعاضد را در موجودات واقعي خارجي ببيند. اشيا بايد بازتعريف شوند، به گونه‌اي كه سيستم و نظام از منظر فلسفه قابل تصوّر گردد.

**مثال:** وقتي لاستيك و رينگ به هم متصل شوند، روي محور بسته، سيستم تعليق خودرو را شكل مي‌دهند و كارآيي پيدا مي‌كنند، امكان حركت خودرو را فراهم. اين‌جا يك چيزي اضافه‌تر پديد آمده و خلق شده است، تا زماني كه لاستيك را كنار رينگ و در مجاورت محورها قرار دهيم. اين‌ها با هم فرق دارند. اين فرق در ربط است. وقتي ارتباط صحيح را برقرار كرديم، يك چيز جديد، يك شيء جديد، يك پديده‌اي را توليد و ايجاد كرده‌ايم، اولي كارآمد نبود، دومي هست، اين چيز جديد سبب كارآمدي شده است، موجودي كه واقعيتي منحاز و متمايز از اجزا دارد. فلسفه ارسطويي، فلسفه صدرايي، فلسفه مشائي، فلسفه اشراقي، فلسفه‌هايي كه ما امروز در حوزه‌هاي علميه داريم، اين تفاوت را نمي‌فهمد و نمي‌تواند توصيف كند. چطور مي‌تواند منابع دين را از اين زاويه ملاحظه كند و احكام حكومت در آورد.

## كسالت ناشي از توكل

به مرحله پاياني ساخت خودرو كه رسيدند، از همكارش پرسيد: اتصالات ترمز را محكم كردي؟ - خدا بزرگ است، مهربان هم. مي‌داند من و تو زن و بچه داريم. جان ما را به خاطر نقص در ترمز كه نمي‌گيرد! توكلت به او باشد، فقط او، باقي وسيله است! برادرش موتورسوار. بدون كلاه ايمني. گارد جانبي هم روي موتور نبسته. آينه‌ها را هم برداشته. فرمان را به سمت داخل خم كرده، تا از لاي ماشين‌ها ردّ شود. - برادر! خطرناك است، مراقب جانت نيستي؟ - توكل به خدا، عمر دست خداست. تا خدا نخواهد هيچ اتفاقي نمي‌افتد. نشنيدي بچه كوچك را از زير آوار زلزله زنده بيرون آوردند؟! پيچيد جلوي ماشين. خودروي اين ترمز نگرفت، موتور او امنيت نداشت. برادر مُرد. جامعه دين‌داران در طول تاريخ كوتاهي‌هاي فراوان داشته، توكل را نادرست معنا كرده، به كسالت و تنبلي دچار شده. امروز هم مي‌شود. فردا هم خواهد شد. - مردم بي‌حجاب شده‌اند. فكري كن! - چه كنيم؟! از ما كه كاري بر نمي‌آيد. بگذار بر عهده خدا. إن‌شاءالله حضرت (عج) تشريف مي‌آورند و حجاب را درست مي‌كنند. ما نماز خودمان را درست بخوانيم هنر كرده‌ايم! نه ما را در قبر آن‌ها مي‌خوابانند و نه آن‌ها را در قبر ما.

**نقص:** تا زماني‌كه اين باور هر روز در بطن جامعه اسلامي به غلط اشراب مي‌شود، از سوي عرفايي كه گرفتار ناداني هستند، چطور مي‌شود حكومت الگو طراحي كرد؟ شيطان حداقل هفت هزار سال است در حال فريب انسان‌هاست. براي انسان‌هاي دين‌دار هم نسخه‌هاي ويژه دارد؛ ترغيب به كسالت و تنبلي، با وعده توكل! مادامي‌كه گروهي مؤيد و معتبر پيوسته ماجراهايي از بزرگان نقل مي‌كنند كه چطور بدون توجه و رغبت به دنيا زندگي كرده‌اند و جامعه را به هيچ حساب نكردند و رستگار هم شدند، با آب و تاب فراوان، با چنين عرفاني، با چنين فهم نادرستي از دين، هر حكومتي زمين مي‌خورد و نمي‌تواند الگو شود.

**پيشنهاد:** در مسير رفع موانع و چالش‌هاي طراحي و تحقّق حكومت الگو بايد برنامه‌اي تدوين شود كه زبان عرفان صوفي و تذكرة الأوليايي را با اتكا به محكمات آيات قرآن و روايات صحيحه و معتبر كوتاه نمايد. طوري كه تا بگويد: توكل به خدا، جنگ با دشمن كه به موشك نياز ندارد… صد نفر فرياد بزنند: پس فلان دستور رسول خدا (ص) چه مي‌شود؟! فلان آيه قرآن را چه مي‌گويي؟!

**مثال:** برادر نمُرد. داغان شد، درب و داغان. در بيمارستان به عيادت آمد: خدا به تو رحم كرد كه زنده‌اي! - مي‌دانم. توبه كردم. اشتباه از خودم بود. خدا به من اختيار و اراده داده، تا از خودم مراقبت و محافظت كنم. من به وظيفه خود عمل نكردم و گناهكارم. - اين عرفان راستين و شناخت متعالي را از كجا به دست آوردي؟! - يك لحظه، دقيقاً وقتي كه ميان زمين و آسمان بودم، هنگام تصادف، اين فهم را پيدا كردم.

## مجاز نبودن هر وسيله

خودرو مي‌ساختند. - فهميدم براي اين‌كه رايانه مركزي خودرو داغ نكند چه بايد كنيم. - چه؟! - سنگي در كشور كنگو هست، از معادن استخراج مي‌شود. به صورت طبيعي ساخته شده؛ كلتان، فلز نيوبيوم. بهترين ماده براي توليد مدارهاي مجتمع پردازنده. - نه! نمي‌شود. مردم كنگو به خاطر كار در اين معادن هر روز كشته مي‌شوند. جنگ‌ها راه افتاده. كودكان را به كارهاي پرزحمت مي‌گيرند. خريد كلتان همكاري در ظلم است. - پس خودروساز غربي چطور استفاده كرده؟! ما هم كه مي‌خواهيم خودرو بسازيم. چه چاره؟!

**نقص:** رويكرد انسان دين‌دار اين تفاوت مهم را با ديگران دارد؛ او نمي‌تواند از هر وسيله‌اي براي تشكيل حكومت و اداره جامعه استفاده كند. تمدن امروز غرب مبتني بر تعريف جديدي از اخلاق است؛ اخلاق به معناي شادي اكثري. ميراثي كه بنتام براي غرب باقي گذاشت. آن‌ها در طراحي حكومت خود، هر جا به مشكل خوردند راحت ردّ شدند، جنايت كردند، استثمار كردند، حمله كردند و كشتار، بوميان استراليا را، بوميان آمريكا را، بوميان اقيانوسيه را، بوميان هند را چطور به بردگي گرفتند. يكي از مهم‌ترين چالش‌هاي طراحي حكومت ديني الگو اين است كه دست و بالش خيلي بسته و محدود است، در چارچوب دين، نيازمند رضايت پروردگار، هر كاري نمي‌تواند بكند و هر روشي را نمي‌تواند به كار بندد.

**پيشنهاد:** در طرح تحقّق حكومت الگو به صورت مشخّص بايد اين مطلب تبيين شود. كاملاً روشن گردد كه مسير طراحي و پياده‌سازي نبايد خارج از چارچوب دين باشد. اگر حقوق پژوهشگر را پرداخت نكني، اگر او را بيمه نكني، اگر قرارداد جعلي و صوري ببندي، اگر هزينه‌هاي عمومي و بالاسري را گزاف حساب كني، اگر قوانين اداره كار را مراعات نكني، اگر آدم‌هاي زيردست خود را تحقير كني، اگر خود را مُحق بداني كه بيشتر از ديگران مصرف كني، اگر آبدارچي پروژه را بي‌ارزش تلقّي كني، رؤسا پاي سفره‌هاي رنگين، او غذا را بياورد و از اتاق خارج شود، تا مديران بخورند و بپاشند و دوباره او بيايد و جمع كند، اگر نوكران و كلفتان پروژه با مديران هم‌غذا نباشند، سر سفره‌هاي جدا بنشينند، خدا نكند كه غذايشان هم تفاوت كند، اين بيچارگي‌ها مانع تحقّق كه حتي طراحي درست است. مديريت يكي از علوم انساني است. حكومت الگو هم كه نيازمند تحوّل علوم انساني. با مديريت غربي نبايد دست به طراحي ببريم. آن‌چه در مي‌آيد هماني مي‌شود كه در غرب در آمده؛ حكومت الگوي غربي! در طرح بايد اين ضوابط مشخّص شود كه كرامت انساني محور طراحي است،‌ حتي در مسير خود طراحي.

**مثال:** صبحانه حليم گرفته‌اند، براي مديران و پژوهشگران ارشد طرح. - چرا حليم؟ چقدر هم گوشت دارد. - از جاي خوبي فرستاديم بخرند. بالاخره جلسه مهم كاري است و مي‌خواهيم ذهن‌ها خوب كار كند و طرح خوبي بنويسيم. - طرح‌مان چيست؟ - دستور كار امروز ما اين است كه چطور شكاف طبقاتي را كاهش دهيم، ضريب جيني. - آبدارچي را صدا كن، طرح ما از همين‌جا شروع مي‌شود، از اين‌كه سر اين سفره كنار ما بنشيند. كنار كه نه، او بايد بالاي مجلس بنشيند، چرا كه زحمت كشيده و وقتي ما خواب بوديم، زودتر آمده و رفته حليم و نان كنجدي تازه خريده، سفره پهن كرده، همه اين‌ها خان نعمت اوست كه گسترده. اول شكرگزار او باشيم. وقتي آبدارچي اداره كنار رئيس اداره نشست، نان كنجدي تازه و داغ خود را كه در كاسه حليم زد، خداوند تا لبخند را بر لب آبدارچي ديد، نظر لطف و رحمت بر اعضاي جلسه كرد، ايده‌هايي پيدا كردند كه تا به حال نداشتند.

## ضرورت حجيّت

راه اِستناد به وحي يكي بيشتر نيست و آن فقه است و در فقه آن‌چه هدف، دستيابي به حجيّت؛ به معناي منجزيّت و معذّريت. فقه شيعه بر خلاف عرفان اصلاً ذوقي نيست و به سليقه دانشمند ربطي ندارد. بر خلاف فلسفه صرفاً عقلي هم نيست، عقل مستقل كه خود را قادر به درك «واقعيت بتمام ذاته» بداند؛ واقعيتي «كما هي هي»، امروز مي‌گويند: عقل خودبنياد. فقه مبتني بر روش استنباط است، روشي كه خود از بطن دين برآمده و بر كتاب و سنّت بنا شده. مدل حكومتي كه بناي ديني بودن دارد، بايد بر حجيّت متكي باشد.

**نقص:** تأكيد و توجهي در طرح تحقيق نظام حكومتي الگو بر ضرورت حجّت بودن و حجيّت داشتن مباني و روش‌ها و دستاوردهاي پژوهش‌ها ديده نشد. اگر اين مهم مغفول بماند، اِستناد محصول اين تحقيق به دين ناممكن است.

**پيشنهاد:** تعريف درستي از حجيّت فقهي ارائه شود در طرح و تأكيد شود كه تمامي پژوهش‌ها و دستاوردهاي پژوهشي مورد انتظار بايستي به حجيّت برسد، تا مقبول باشد و در غير اين صورت پذيرفتني نيست.

**مثال:** رساله عمليه كه منتشر مي‌شود، فقيه روي جلد آن را امضا مي‌كند و مي‌نويسد: «إن‌شاءالله عمل به اين رساله مجزي است». با اين عبارت، عمل مكلّف را بر دوش مي‌گيرد و ضمانت مي‌كند. او براي حصول و رسيدن به چنين وضعيتي كه بتواند ضمانت در عمل به احكام شرعي ارائه كند، حالتي كه مكلّف بداند اگر عمل كند خداوند از او مي‌پذيرد و از عِقاب در امان مي‌ماند، به طريق حجيّت متوسّل مي‌شود. حجيّت به قول فقها محصول و ثمره بذل جُهد و استفراغ وُسع است.

## احتفاظ بر تراث

كار دانشمند غربي آسان بوده. از همان ابتدا كه به ترجمه پرداخته و دانش دانشمندان اسلامي را نشر داده، نه نامي از آن‌ها برده و نه يادي از آن‌ها كرده. همه را هم به نام خود ثبت. او به گذشته خود نيز حمله‌ور، هم‌عصران خود را نيز تخطئه، براي او عالم و دانشمند احترامي نداشته‌اند، مگر فردي كه استاد خودش بوده، يا هم‌نظر و هم‌عقيده با او. دانشمند غربي از گذشته روي گردانده و بي‌هوا همه را به تير خلاص رانده. ما اما مسلمانيم و احترام بزرگان خود را پاس مي‌داريم. مي‌دانيم بر دوش آن‌هاست كه اين‌جاييم و بدون تلاش و جهاد آنان كجا بوديم؟! ما نمي‌توانيم بكوبيم و بسازيم. نمي‌توانيم همه را خراب كنيم و بر ويرانه‌هاي علمي‌شان دانش جديد بنا نهيم. اگر هم بخواهيم جامعه اسلامي اجازه نمي‌دهد، جامعه علمي هم. بنابراين تحوّل در علوم انساني، در مبناي اسلامي آن، در جامعه اسلامي، به اين سادگي نيست. توجيه اين‌كه فلان استاد اشتباه كرده و فلان آيت و نشانه پروردگار كه كلام او حجّت بر مردم است، برداشت علمي به خطا داشته، از پس هر دانشمند و انديشمند و عالمي بر نمي‌آيد.

**نقص:** راهبردي در طرح ديده نشده است كه چطور مي‌شود جامعه علمي حوزوي و دانشگاهي را متقاعد كرد تا از نظريه‌هاي علمي بدل شده به فرهنگ عبور كند و بگذرد و بپذيرد گذشتگان ملكه عصمت نداشته و از خطا مصون نبوده‌اند. حجاب شخصيت‌ها و حرمت اخلاقي آن‌ها داخل در آثارشان نشود.

**پيشنهاد:** بخشي از تحوّل در علوم انساني كه نياز اصلي و اساسي دستيابي به طرح حكومت الگو است، به فرهنگ‌سازي اختصاص دارد. اين بايد در طرح حاضر ديده شود و برنامه‌هايي براي آن پيش‌بيني، تا بتوان اين باور را در ميان مردم جا انداخت كه مي‌شود، بله مي‌شود ديدگاه بزرگي را نقد كرد، بدون آن‌كه ساحت ادب خدشه‌دار شود و بي‌احترامي صورت پذيرفته باشد.

**مثال:** شيخ طوسي خيلي جليل‌القدر بود، هنوز هم هست. حوزه‌هاي علميه شيعه وامدار او هستند، او مؤسّس حوزه نجف است و براي نخستين بار محيطي فراهم كرد تا فقه شيعه تدريس و تحصيل شود. اما امروز برخي نظريات او مقبول فقها نيست و به آن اشكال دارند، جالب كه اين نقد اشكالي هم ندارد. همگان پذيرفته‌اند كه قرن‌ها گذشت زمان، فهم امروز را دقيق‌تر كرده است، بدون آن‌كه وهني براي فهم گذشتگان باشد. اين حالت بايد براي انديشمندان متأخّر و علماي معاصر هم حاصل شود، تا نقد نظريات آنان نيز بي‌مانع شود.

## چالش رويكرد باينري؛ صفر و يكي

ايده‌آليسم؛ يا خوب و يا بد، نظريه‌اي كه خاكستري ندارد؛ همه چيز يا سفيد است و يا سياه. چند سال روي ساخت خودرو ايستاده، تلاش‌هاي فراوان. - خوب است ديگر، همين را بسازيم و تحويل مردم دهيم. مردم منتظرند تا سوار خودروي داخلي شوند. - خير، اين زه بغل مرا نگران كرده، چسب آن دوام كافي ندارد. بگذار چند ماده ديگر هم آزمون كنيم. - برادر! سه سال است در حال تست انواع چسب‌ها هستي. خُب نيست كه نيست. زمان كه بگذرد شايد اختراع شود. برادر او قبول نكرد كه نكرد و هنوز مردم آن شهر با گاري جابه‌جا مي‌شوند.

**نقص:** تمام طرح در يك گام ديده شده و اين مقبول جامعه نيست. نياز به حكومت الگو آن‌قدر زياد كه صبوري ممكن نيست. پروژه‌هاي طولاني‌مدّتي كه نتيجه در آخر كار حاصل شود، مشكل را حل نمي‌كند.

**پيشنهاد:** طرح بايد پلكاني ديده شود. برنامه‌هاي كوتاه‌مدتي لازم است تا مدل‌هاي كوچكي از حكومت الگو را پياده كند و مردم را اميدوار. ببينند كه مي‌شود. مسائل پرچالشي كه نظام اسلامي را امروز سردرگم كرده و از مقبوليت آن كاسته در اولويّت قرار گيرد. منتظر كامل شدن حكومت الگو نمي‌توان شد. هر پله كه محقّق شود، همگرايي و عزم ملّي را افزايش مي‌دهد و گام‌هاي بعد تسريع مي‌شود.

**مثال:** اولين خودروهاي توليد شده را كه نگاه كنيم، بيشتر گاري هستند تا خودرو. يك گاري كه موتوري روي آن نصب شده. همان گاري را اما به بازار تحويل داده و فروخته‌اند. مشتري براي آن پول هم داده! ايده‌ها از مشاهده همان محصول ايجاد شده و به اين‌جايي رسيده كه ايستاده‌ايم؛ خودروهايي كه به فضاپيما شبيه شده‌اند، هم به جهت ظرافت ظاهر و هم فناوري‌هاي شگفتي كه با خود دارند.

## تخاطب با فرد

مكلّف فرد است. پيش‌فرض علم فقه اين. در علم كلام هم بيشتر با فرد مواجه هستيم. اما قرآن چطور؟ كلام‌الله؟ مخاطب قرآن امّت‌ها هستند، قوم‌ها، خيلي بيشتر از افراد. تا زماني كه سلاطين بر شيعيان حكومت مي‌كردند و امور به امر همايوني مي‌گشت، فقها هم دنبال تكليف فردي. مردم احكام شخصيّه خود را مي‌پرسيدند و سراغي از جامعه و تكاليف اجتماعي كه نمي‌گرفتند. فقيه هم پاسخگو به همان مسائل، با همان رويكرد فردي به منابع نظر مي‌انداخت؛ كتاب و سنّت. اما وقتي امّت درست شده، جامعه اسلامي حاكم شده، دنبال حكومت الگو كه هستيم، تازه مي‌توانيم تخاطب پروردگار با قوم‌ها را فهم كنيم؛ قوم هود، قوم نوح، قوم لوط، قوم ثمود، امّت ابراهيم و….

**نقص:** در مسير توليد مدلي براي حكومت، مدلي بر مبناي دين و احكام شريعت حقّه، نمي‌توانيم توجه نكنيم كه استنباط احكام اجتماعي مورد نياز در وضعيت فعلي غيرمقدور است. فقيه حيران مي‌ماند كه چطور مي‌شود مخاطب كلام خدا جمع باشد. امروزه حتي واجبات جمعي را هم به فرد منتسب كرده و كفايي توصيف مي‌كنند، تا مانع حيراني رفع شود. اين خلأ مهم در سياست‌گذاري‌ طرح ديده مي‌شود.

**پيشنهاد:** برنامه‌اي لازم است براي تشكيل جلسات مُفصّل با بزرگان فقها و فضلاي حوزه. كم‌كم بايد اين ضرورت‌ها بيان شود و ذهن‌ها آماده گردد. فقيه تا از تكليف فردي به تكليف جمعي مهاجرت نكند، نمي‌تواند احكام حكومت را استنباط نمايد. اين برنامه در طراحي بيايد.

**مثال:** گروهي مأمور مي‌شوند خياباني را گازكشي كنند. يكي زمين را كنده و ديگري پر مي‌كند. رهگذري مي‌پرسد: از چه رو چنين ابلهانه؟! - ما سه نفر بوديم. وسطي لوله گاز مي‌گذاشت. مريض شده و امروز نيامده. هر كدام از ما وظيفه‌اي داريم كه به آن عمل مي‌كنيم. مأمور به نتيجه هم نيستيم. - اشتباه مي‌كنيد. هيچ تكليفي براي تك‌تك شما نيامده، تكليف براي گروه شماست. - گروه مگر مكلّف مي‌شود؟! - آري كه مي‌شود. گروه شما مكلّف است لوله گاز نصب كند. پس حالا كه يكي نيامده، شما هم برنامه را بايد تغيير دهيد، يكي‌تان بكند و پر كند، ديگري در آن ميانه لوله بگذارد. اگر لوله نصب نشود، هيچ‌كدام به تكليف عمل نكرده‌ايد و همه با هم معاقب هستيد. تكليف اجتماعي با تكليف فردي فرق دارد. حصول نتيجه مدخليّت دارد در تكليف. در موضوع اخذ شده است يعني.

## هماهنگي روش‌ها

براي تحقّق طرح حكومت الگو نخست لازم است مباني ديني مورد نياز از منابع استخراج و استنباط شود. اين كار نياز به روشي دارد كه در حال حاضر همان علم اصول فقه است. خروجي اين فعاليت مواد اوليه‌اي را شكل مي‌دهد كه در توليد علوم به كار مي‌رود؛ علوم تجربي و انساني مورد نياز براي طراحي حكومت. اين علوم مسئول بررسي و يافتن روابط ميان واقعيات هستند. اگر و آن‌گاه‌هايي كه حاكي از ارتباطات سبب و مسبّبي در خارج از ذهن انسان است. اين علوم نيز روشي براي خود دارند كه با آن مي‌توانند فرضيه بسازند، آزمون طراحي كنند و به نظريات برسند. در نهايت براي طراحي حكومت الهي و دين‌مبنا چاره‌اي نيست جز استفاده از معادلات همين علوم و برنامه‌ريزي مدل‌ها و الگوهايي كه بتواند در طول زمان، بر اساس ترتيب منظّم و دقيقي اهداف را محقّق سازد. مدل‌سازي و برنامه‌ريزي نيز روشي مديريتي لازم دارد. بنابراين ما با سه روش و متد مواجه هستيم حداقل، كه هر كدام مواد خام و اوليه ديگري را تأمين مي‌كند. آيا مي‌توانند با هم سازگار و هماهنگ نباشند؟ اين سه روش؟ اگر خروجي استنباط قابل استفاده در توليد معادلات علمي نباشد، اگر خروجي علم قابل استفاده در برنامه‌ريزي نباشد؟

**نقص:** يكي از مهم‌ترين حلقه‌هاي مفقوده طرح تحقيق حكومت الگو عدم توجه به ناسازگاري سه روش فوق است و ارائه ندادن راه حلّي براي هماهنگ‌سازي آن‌ها. اين هماهنگي كه اتفاقي و بدون سبب حاصل نمي‌شود، حتماً نياز به ساختاري دارد كه آن را پديد آورد و ضمانت كند.

**پيشنهاد:** بخشي از پژوهش‌هاي اوليه‌اي كه در طرح ديده مي‌شود اختصاص پيدا كنند به توصيف اين سه روش و يافتن راه هماهنگ‌سازي آن‌ها با هم.

**مثال:** آن‌هايي كه بدنه خودرو را مي‌سازند قطعاً غير از توليدكنندگان موتور خودرو هستند. اما برنامه‌اي تدوين مي‌شود كه توصيف مي‌كند موتور چه قدر فضا نياز دارد، چه مقدار وزن دارد و چه مقدار لرزش. همه اين‌ها بايد در توليد بدنه ملاحظه شود. بدنه هم وزني دارد كه موتور بايد بتواند نيروي لازم براي حركت آن را تأمين نمايد. اين هماهنگي بين سازندگان موتور و سازندگان بدنه خودرو تصادفي نيست، مبتني است بر برنامه‌ريزي دقيق.

## رقص با فرهنگ

حركت از اين‌جا آغاز مي‌شود، دقيقاً از همين‌جا. حركت هميشه از جايي آغاز مي‌شود كه هستيم. اگر پاي كوه ايستاده‌ايم، نمي‌توانيم برنامه حركت خود را از ارتفاع پانصدمتري برنامه‌ريزي كنيم. بايد مبدأ را جايي كه هستيم بگيريم. فرهنگ همچون هوايي كه همگان تنفس مي‌كنند، همه را تحت تأثير خود دارد. ما چطور حكومت الگو طراحي كنيم، وقتي حوزوي ما فرهنگي دارد، دانشگاهي ما فرهنگي دارد، مردم ما فرهنگي دارند، فرهنگ مديريت چطور؟ فرهنگ مديران چطور؟ فرهنگ سياسي، فرهنگ اقتصادي، فرهنگ هزينه كردن بودجه‌ها و صرف آن. همه اين‌ها هماني هستند كه الآن هستند. طرح از همين نقطه آغاز مي‌شود. هر پروژه‌اي ناگزير است با فرهنگ محيط خود كنار بيايد و آن را به عنوان چيزي كه هست و قابل انكار نيست بپذيرد، تا بتواند به تدريج آن را تغيير دهد و ارتقا بخشد. از اين رو، به ساز فرهنگ بايد كه رقصيد. گريزي نيست.

**نقص:** در خود طرح اوليه خوب است اجزا و عناصر و اصول فرهنگ‌هاي بومي كشور ديده شود. اما اگر ممكن نشد، در پژوهش‌ها مورد توجه قرار گيرد. طرح توليد يك الگو، توليد الگويي براي حركت يك جامعه است، از نقطه‌اي كه الآن در آن هست. اين مبدأ اگر دقيق توصيف نشود، به يك برنامه تخيّلي مي‌رسيم كه فرض تحقّق در اين بستر اجتماعي را ندارد.

**پيشنهاد:** تأكيد شود بر پژوهش‌هاي اوليه‌اي كه موانع فرهنگي و البته فرصت‌هاي فرهنگي موجود در بطن جامعه امروز كشور را ترسيم كند، در مسير تحقّق طرح دستيابي به حكومت الگو. ما مي‌خواهيم در اين جامعه تحوّل ايجاد كنيم و نه جامعه مثلاً غرب، يا شرق دور.

**مثال:** خودرو را ساخته، ولي مشتري نداشت. سوار هم نشدند. - مردم شهر ما رنگ سياه دوست ندارند، مي‌گويند: شگون ندارد. حتي اسب سياه هم سوار نمي‌شوند. نمي‌دانستي؟ - اگر مي‌دانستم كه خودرو را سياه نمي‌ساختم. - به نظر من يك‌بار ديگر بساز، رنگ سبز هم بهتر است، مردم اين شهر باور دارند رنگي آسماني و متبرّك است. - اگر از ابتدا با فرهنگ مردم شهر آشنا بودم، اصلاً خيلي هم كوچك مي‌ساختم كه در خانه‌هايشان جا شود اين خودرو.

## حفظ مشروعيت جهاني

علاوه كنيد بر فرهنگ داخلي، فرهنگ جهاني را. امروز در دنيا حكومتي كه مبتني بر رأي مردم نباشد، رأي مستقيم، انتخابات يعني، پذيرفته نمي‌شود. حضرت امام خميني (ره) نجف كه تشريف داشتند، درس فقه كه داشتند، از حكومت اسلامي سخن گفتند. بعدتر كه ناگزير تشريف بردند فرانسه، در سخنراني‌ها و بيانات فرمودند كه انتخاب ما جمهوري اسلامي است. اين تحوّل از چه رو؟ ضرورت‌هاي جهاني شايد. چرا طالبان هنوز نتوانسته اقبال جهاني جلب كند، ولي انقلاب اسلامي ايران به سرعت پذيرش بين‌المللي يافت؟ دموكراسي گفتمان مقبول جهان حاضر است، آن‌ها نمي‌توانستند روي نظامي كه مبتني بر رأي مردم و انتخابات است چشم ببندند. آبرويشان پيش مردم خودشان مي‌رفت.

**نقص:** هميشه نمي‌توان مقصد را هماني لحاظ كرد كه مطلوب نهايي‌ست. تهديدها و موانعي در فرهنگ جهاني وجود دارد كه الزام‌آور مي‌شود. اين در طرح بيان نشده. چنين مطلب مهمي. ما نمي‌توانيم سر در لاك خود كنيم، مباني ديني را مستقيم بياوريم در طراحي حكومت الگو، توقّع هم داشته باشيم حكومتي قابل تحقّق و پياده‌سازي طراحي كنيم. الگويي را مي‌توان محقّق كرد كه موانع را دور بزند و تهديدات را رفع كند.

**پيشنهاد:** بندي در توصيف اصول و سياست‌هاي طراحي حكومت الگو اضافه شود تا در قالب پژوهش‌هايي وضعيت فعلي بين‌المللي و جهاني را بررسي كرده و سازگاري طرح نهايي با اين وضعيت را تضمين كند.

**مثال:** خودرويي ساخته كه ظاهري شبيه به سفينه فضايي دارد. ظاهر است ديگر، خيلي هم زيبا. از سوخت جامد هم در موتور محرّكه آن استفاده كرده، كم‌حجم و پرانرژي. چه از اين بهتر؟ اما به محض توليد نخستين خودروها، كشورهاي جهان احساس خطر كرده مي‌پندارند موشك است، سلاحي كه امنيت آن‌ها را به خطر مي‌اندازد. نمايندگان دولت سراغ خودروساز آمده و توليد را متوقف مي‌كنند: اين‌ شكلي نساز ديگر، يواش‌تر برود بهتر از اين‌‌كه اصلاً نرود!

## تباين به تمام ذات

كدام فلسفه؟ اصالت ماهيت؟ ماهيت حقيقت دارد. تنها رشته پيوند ميان وجود ذهني، وجود خارجي و وجود حقيقي و نفس‌الامري همان ماهيت است. به قول شيخ، ابن‌سينا، خداوند كه مِشمشه را مشمشه نكرده، زردآلو، فقط آن را ايجاد كرده است. مشمشه هميشه مشمشه بوده، حتي در نفس‌الامر، پيش از خلقت، با همان خواصّ ذاتي. مي‌خواهيم چوب را بسوزانيم و ذغال بسازيم. ممكن است؟ اصالت ماهيت پاسخ مي‌دهد: چوب دو قسمت دارد؛ ماده دارد و صورت. صورت نوعيّه‌اي كه الآن دارد چوب است، وقتي بسوزد، صورت نوعيه چوب مي‌رود و صورت نوعيه ذغال بر همان ماده عارض مي‌شود. انگار كه خميري را به شكل كاسه در آوري، بعد تغيير شكل دهي و از آن گلدان بسازي. - بين اين دو صورت نوعيه چيست؟ لحظه‌اي كه اين مي‌رود و آن مي‌آيد؟ - هيچ. - اين‌كه نمي‌شود. تغيير تدريجي است. چوب بايد كم‌كم به ذغال تبديل شود، جايي در اين ميانه، چيزي داريم كه هم چوب است و هم ذغال؛ هشتاد درصد چوبيّت دارد و بيست درصد ذغاليّت. - خير امكان ندارد. محال است. تضاد است. دو صورت نوعي نمي‌توانند با هم بر يك ماده عارض شوند.

**نقص:** با اين فلسفه نمي‌توان تغيير را معنا كرد. تباين است؛ ميان مبدأ و مقصد. تغيير هم يك امر خيالي و وهمي مي‌شود. وقتي هيچ ارتباطي ميان صورت اول و صورت دوم نباشد، چرا از درون تخم‌مرغ سيب بيرون نيايد؟ تا تضاد را به تناقض برگردانيم و اجتماع نقيضين را محال بدانيم، هيچ تغييري قابل توصيف در جهان واقع نيست. در طرح ذكر نشده است كه كدام فلسفه و مبناي بنيادين خواهد توانست حكومت را كه اساساً پيوسته در تغيير است توصيف كند. بدون نظريه بنياديني كه هستي را بتواند تفسير كند، مي‌شود علم توليد كرد، علومي كه نياز حكومت الگو است؟!

**پيشنهاد:** دقيق بيان شود كه با فلسفه اصالت ماهيت نمي‌توان علم توليد كرد؛ نمي‌توان براي تغيير واقعيت معادله پديد آورد. اين فلسفه قادر نيست مبناي طراحي حكومت الگو قرار گيرد.

**مثال:** هر موجودي يا هست و يا نيست. واقعيت دائرمدار دو حالت است. پس تمام خلقت دفعي است. هر چيزي ناگهان ايجاد مي‌شود. حركت از عدم به وجود تدريجي نبوده و دفعي شود. در فقه مثلاً يك راوي ثقه دانسته مي‌شود، ديگري ضعيف. ثقه ثقه است و هر چه بگويد مقبول. فلاني مورد اعتماد، بهمان مسئوليت مهم را مي‌دهيم دستش، بي‌توجه به اين‌كه اعتماد ميزان دارد. ثقه است، ولي تا چقدر؟ فلاني امين است، ولي تا ده ميليون تومان. اگر ده ميليارد به او بسپاريم، باز هم امانت‌دار باقي مي‌ماند؟ حكومت سرشار از نسبيّت‌هايي‌ست كه تحليل آن از ماهيت بر نمي‌آيد.

## اشتراك معنوي وجود

فلسفه اصالت وجود چطور؟ همان كه ملاصدرا به فهلويّون نسبت مي‌دهد. مقبول امروز حوزه‌هاي علميه هم هست. آن‌چه اصيل است و واقعي وجود است، نه ماهيت. چوب را مي‌خواهيم بسوزانيم. مي‌شود؟ چوبيّت از وجود خارجي چوب درك مي‌شود. چوب بودن كه ماهيت است و واقعيت ندارد. امري ذهني است كه خودمان جعل مي‌كنيم و مي‌سازيم. ذغاليّت هم. چطور مي‌شود چوب را به ذغال تبديل كرد؟ وجود بايد درون خود تغيير كند، مرتبه آن عوض شود. تشكيكي است، مانند‌: نور. نور قوي با نور ضعيف در مرتبه نوريّت فرق دارد. آيا به نور قوي نور اضافه كرده‌ايم؟ يا به نور ضعيف تاريكي؟ تاريكي عدمي است و نمي‌شود اضافه كرد. پس نور نور است، ولي تشكيكي. - نور كه بسيط نيست، فوتون‌ها يا امواج الكترومغناطيس هستند. هر چه تعداد بيشتر قوي‌تر. - بله، نور بسيط نيست. مثال بود، در مثال مناقشه نيست. - خُب يك مثال ديگر بزن. - ندارم. - نيست يعني. امر بسيط نيست. اگر هم باشد براي من و تو قابل درك نيست. اصلاً امر بسيط كه تغيير ندارد. تغيير در آن فرض ندارد. - پس حركت جوهري چطور؟ - خودت مي‌تواني براي حركت جوهري مثال بزني؟ واقعي باشدها؟ نداري. نيست. تلاش نكن. جوهري كه بسيط تعريف كردي، حركت ندارد. ذهن خودت مخلوق است. مخلوق مركّب است. ذهن تو مركّب است. واقعيت هم مركّب است. نمي‌تواني دركي از چيزي داشته باشي كه مركّب از اجزا نباشد. اگر «هستي» معناي واحدي داشته باشد، اشتراك معنوي يعني همين ديگر. تمام‌حقيقت هر واقعيتي را هم «هستي» بداني. خُب برادر من، تمام واقعيت مي‌شود مثل هم. من تو هستم، تو من هستي. اين مي‌شود همان عرفان نادرستي كه برخي نشخوار مي‌كنند: ما همه خداييم و خدا ما، همه يكي هستيم و تمام تفاوت‌ها خيالي و وهمي است و تا از اين دنيا برويم، آگاه مي‌شويم كه چيزي جز خدا نيست. يك «وحدت مطلق».

**نقص:** از اصالت وجود نه تنها توصيف تغيير بر نمي‌آيد، حتي قادر به تفسير واقعيت هم نيست. با اين فلسفه كه نمي‌شود علم توليد كرد؛ معادلاتي كه روابط ميان واقعيات را نشان دهد و ابزاري براي طراحي حكومت الگو باشد. محكم بايد در طرح بيان كنيم كه تا تفسير دقيقي از واقعيت نداشته باشيم، واقعيت با تمام تغييرات و تفاوت‌هايي كه در آن مي‌بينيم، نمي‌توانيم علوم اسلامي توليد كنيم، علوم بر مبناي باورهاي ديني.

**پيشنهاد:** صريح بيان شود كه با فلسفه اصالت وجود نمي‌توان علم توليد كرد؛ نمي‌توان براي تغيير واقعيت معادله داد. اين فلسفه قادر نيست مبناي طراحي حكومت الگو قرار گيرد.

**مثال:** از فيلسوف پرسيد: انسان چيست؟ - جسم نامي حسّاس متحرّك بالاراده؛ حيوان ناطق. - برادر عزيزم، همه اين‌ها كه گفتي ماهيت بود. جنس بود، عرض بود، فصل بود. اين‌ها ماهيت هستند نه وجود. ماهيت كه واقعي نيست. تعريف واقعي از انسان ارائه كن! - آن. - يعني چه؟ - انسان آن است. [و با دست به يك شخص اشاره مي‌كند]. حقيقت انسان به وجود شخصيّه اوست. پس انسان همان است كه هست. - ولي آن چيزي كه نشان دادي «زيد» بود. اين تعريفي كه دادي مي‌شود تعريف زيد. خواستم انسان را تعريف كني. نگو تعريف به حدّ تامّ است. حدّ تامّ مربوط به اصالت ماهيت است. تو اصالت وجودي هستي. تعريف انسان را بر اساس واقعيت بيان كن، نه اعتبار و جعل. - خُب ببين! رجوع كن به مرحله يازدهم كتاب نهاية الحكمة علاّمه. بحث اتحاد عقل و عاقل و معقول. مطلب اين است كه اصلاً واقعيت قابل تعريف نيست. اين‌ها همه وهم است. همه اين تعريف‌ها. زيرا براي شناخت و درك كه نمي‌شود از راه بيان ماهيت رفت. راه شناخت وحدت است. تو وقتي وحدت پيدا كني با معلوم، علم به آن حاصل مي‌شود از براي تو، يعني عالم مي‌شوي. عالم زماني خواهي شد كه با معلوم يكي شوي. خيلي بحث مفصّلي است و در اين مقال نمي‌گنجد. - عزيز دل برادر! من كه يك نفس مجرّد و بسيط هستم، چطور وحدت پيدا كنم با يك امر خارجي كه به قول خودت مركّب است و ذواجزاء. اين چطور ممكن است؟! - بله، البته. قطعاً ممكن نيست. علاّمه هم همين را فرموده است. اما دقّت نكردي. هر موجود مركّبي كه در خارج هست و واقعيت وجودي دارد، اين يك علّتي دارد كه آن علّت ضرورتاً واجد تمام خصوصيات آن معلوم است. زيرا مي‌داني كه فاقد شيء نمي‌تواند مُعطي آن باشد. حال تو كه مجرّد و بسيط هستي، با آن علّت مجرّد و بسيط وحدت پيدا مي‌كني، طبيعتاً علم به تمام معلول‌هاي او هم پيدا خواهي كرد. يكي از آن معلول‌ها همين شيء مركّب خارجي است. - يعني من بايد با علّت اين شيء وحدت پيدا كنم تا به آن شيء علم پيدا كنم؟! واقعاً خودت به اين مطلب باور داري و از همين طريق علم پيدا مي‌كني يا داري شوخي مي‌كني؟! وقتي سيب را مي‌بيني، بو مي‌كشي، گاز مي‌زني، مي‌چشي و بعد مي‌گويي: بَه‌بَه، چه شيرين و معطّر و زيباست. رفتي در واقعيت و با خالق آن سيب وحدت پيدا كردي، تا ويژگي‌هاي اين سيب را بشناسي؟!

## كوته‌نگري در فيزيك

واقعيت يا ماده است و يا انرژي. اين را فيزيك مي‌گويد. تازه آن هم در يك مجموعه بسته. ماده و انرژي مي‌توانند به هم تبديل شوند، ولي در كل افزايش و كاهش ندارند. اصلاً از همين‌جا بود كه مدعي شدند به وجود سياهچاله‌ها. ديدند جايي گرانشي هست كه چيزي در آن‌جا نيست. نتيجه گرفتند كه چيزي در آن‌جا هست كه ديده نمي‌شود. وگرنه كه سرعت بسط كهكشان‌ها و دور شدن اجرام سماوي از هم بيشتر بايد مي‌بود. نمي‌پذيرند كه لحظه‌ به لحظه چيزهايي به اين جهان اضافه شود كه قبلاً نبوده است. همه چيز همين‌قدر از ابتدا بوده. واقعيت تا پريروز اتم بود، جسمي نشكن و سفت و صلب كه با قرار گيري در كنار عناصر ديگري مانند خود، اشيا را مي‌ساخت. اتم هم چهار نوع بيشتر نداشت؛ عناصر يعني: يا باد بود، يا آب، يا آتش و يا خاك. ديروز فهميدند اتم هم مي‌شكند. بور گفت: مثل سيارات است. الكترون به دور پروتون و نوترون. ديدند خير، پروتون خودش سه كوارك است. نوترون هم. شرودينگر كه اساساً با پذيرش مباني كوانتومي هايزنبرگ به مدلي از ماده رسيد كه ابري است. الكترون ديگر ذرّه‌اي نيست كه به دور هسته بچرخد. در يك محدوده‌اي هست، همه‌جاي آن، در يك آن هست. دقيقاً همان تناقضي كه فلاسفه ما ممتنع مي‌دانستند. دنبال اين بودند كه چهار نيرو را در يك تعريف واحد بگنجانند. زماني كه معادلات آن واحد شود. نشد كه نشد. نظريه M از كار در نيامد. هاوكينگ گفت: اگر جاذبه ضعيف است، حتماً به خاطر اين‌كه ميلياردها جهان موازي داريم، اين جاذبه خرجِ در كنار هم نگهداشتن اين‌ها مي‌شود. اين نيرو دارد بين جهان‌ها مصرف مي‌شود كه مقدار كمش به ما رسيده. از همين نظريه بود كه به «عدم نياز به خدا» رسيد. دكتر گلشني هم البته از كساني كه نقدي بر اين نظريه دارد. همه اين‌ها يك اثر مهم داشته است: امروز تمامي علوم وام‌دار فيزيك هستند. زيست ما هم از فيزيك بهره مي‌برد. - انسان چيست؟ موجود زنده اصلاً؟ - مجموعه سلول. - سلول چيست؟ - خُب معلوم است ديگر، فيزيك كه بيان كرده، مولكول‌هاي بزرگي از عناصر مهمي مانند: اكسيژن، هيدروژن، نيتروژن و از همه مهم‌تر كربن. مواد آلي را شكل مي‌دهند. - همين؟! - بله همين. - روح چه؟ - ها؟! اين‌ها متافيزيك است. خارج از بحث ماست. - خير. خارج از بحث شما نيست. داخل در بحث شماست. شما انكار هر چيزي را مي‌كني كه فيزيك نپذيرد. وقتي انسان با نيروي عضلات حركت مي‌كند، اين نيرو از يك واكنش شيميايي حاصل مي‌شود، تريگر يا ماشه آن هم سديمي كه در آكسون‌ها تغيير موقعيت مي‌دهد، تا يك پالس الكتريكي را داخل نورون منتقل سازد، دندريت‌ها هم با مولكول‌هاي ناشي از واكنش شيميايي، از نوروني به نورون ديگر، شوخي نكن برادر، تو منكر روح هستي، نه بي‌تفاوت نسبت به آن. فيزيك تو ديگر علم نيست، فلسفه شده، ايدئولوژي است. ببين چطور فيزيكدانانت دارند درباره هستي و واقعيت نظريه‌پردازي مي‌كنند؟ كاري كه قبلاً ارسطو و افلاطون مي‌كرده‌اند.

**نقص:** اين گاف بزرگ، اين گَپ، اين شكاف ميان نظريات فيزيك و واقعيتي كه دين‌داران به آن باور دارند، قابل اغماض و چشم‌پوشي نيست. در طرح بيان نشده كه با اين مبناي علمي كه فيزيك داعيه‌دار آن است نمي‌شود حكومت الگوي ديني و الهي تأسيس و طراحي كرد. ضرورت تحوّل در فيزيك در مسير اين طرح انكارناپذير است.

**پيشنهاد:** مجموعه پژوهش‌هايي به طرح اضافه شود تا فيزيك ماده‌بنياد و ماترياليست را نقد كرده و مباني جديدي براي آن بيابد. اذعان شود كه بدون تحوّل در فيزيك قطعاً نمي‌توان علوم انساني اسلامي توليد كرد و به طرح حكومت الگو بر مبناي دين رسيد.

**مثال:** افسرده شده است. از نزديكانش فوت كرده، فشار عصبي اثر كرده. نزد روان‌پزشك مي‌رود. سيستم عصبي و رفتار مغز را تحليل مي‌كند. MRI مي‌گيرد، يعني تصويري مغناطيسي از فعاليت‌هاي مادي مغز. - ترشّح فلان ماده شيميايي در فلان موضع از كورتكس مغز سبب شده حالت اندوه بر شما عارض شود. اين دارو را كه مصرف كني، آن را خنثي مي‌كند و افسردگي رفع مي‌شود! پزشكي كه به روح اعتقاد ندارد، در علم خود يعني، شايد نماز هم بخواند، اين پزشك مفروضات علمي خود را از فلسفه هستي‌شناسي روز گرفته است؛ فيزيك! - برادر! اين خودرويي كه ساختي، آيا در مكانيك و حركت آن تفاوتي حاصل مي‌شود، اگر بسم‌الله بگويم بعد روشن كنم، يا بدون بردن نام خدا استارت بزنم؟! - چرا شعر مي‌گويي؟! من خودروسازم، ماشين ماشين است ديگر. بردن نام خدا كه در علم مكانيك تأثير نمي‌كند. اگر روشن نشد، حتماً مشكل از سيستم سوخت‌رساني يا برق بوده. - تا به حال بررسي كرده‌اي؟! هزار خودرو را با نام خدا روشن كني، هزار تا را نه. ببيني كارآيي كدام بيشتر است؟ - نه! - معلوم است كه نه! اين مطلب حتي در فرضيات تو هم جايي ندارد، چه برسد به آزمون. ولي من باور دارم كه وقتي نام خدا را ببرم، تغييراتي در رفتار خودرو اتفاق مي‌افتد. آيا مي‌تواني اين تغييرات را بررسي و ارزيابي كني و در طراحي خودروي خود لحاظ نمايي؟!

نتيجه‌گيري: با اصالت ماهيت، با اصالت وجود، با فيزيك روز، نمي‌شود علومي توليد كرد كه مواد اوليه طراحي حكومت الگوي ديني را تأمين كند. با فقه فردي و اصول فقه موجود هم نمي‌توان مباني ديني مورد نياز براي طراحي حكومت الگوي ديني را از منابع، استنباط و استخراج كرد. همه اين نيازها و ضروريات را بايد در طرح تحقيق ببينيم و ملاحظه كنيم.

نُفوّض أمرنا إلي الله؛ إنّ الله بصيرٌ بالعباد

يوم 21 ربيع‌الأول سنه 1446 - قم‌المقدّسة

